حادثه

انهدام بزرگ‌ترین گروه خلاف‌کاران جنوب

● رئیس دادگاه انقلاب کرمان از انهدام یکی از بزرگ‌ترین باندهای قاچاق مسلحانه مواد مخدر در کرمان خبر داد. به گزارش روابط‌عمومی دادگستری استان کرمان، احمد قربانی در تشریح جزئیات این خبر گفت: باند منهدم‌شده، یکی از باندهای قاچاق مواد مخدر بود که به صورت سازماندهی‌شده و زنجیره‌ای و مسلحانه در کشور فعالیت می‌کردند. وی با اشاره به اینکه سرکرده این باند شرور معروف به «ن- ش» بود، افزود: اعضای این باند ضمن تشکیل شبکه‌ای منسجم از افراد مختلف در شهرهای گوناگون، اقدام به قاچاق مواد مخدر از استان سیستان‌وبلوچستان به اقصی نقاط کشور می‌کردند. قربانی اظهار کرد: انهدام این باند در دستور کار اداره کل اطلاعات استان کرمان قرار گرفت و در چندین مرحله، عملیات صورت گرفت و مقادیر زیادی انواع مواد مخدر و تعداد زیادی سلاح و مهمات کشف شد. رئیس دادگاه انقلاب اسلامی کرمان گفت: در یکی از عملیات صورت گرفته دو نفر از تفنگچیان شرور مذکور به هلاکت رسیدند. قربانی ابراز کرد: اعضای این باند برای سهولت در امر قاچاق مواد مخدر در هر شهر از افراد بومی منطقه استفاده می‌کردند تا به دلیل آشنایی به منطقه و گریزراه‌ها، خدمات خوبی به اعضای باند ارائه دهند. رئیس دادگاه انقلاب اسلامی شهرستان کرمان گفت: با توجه به پیچیدگی‌های موجود، انهدام کلی شبکه با مشکل مواجه بود تا اینکه به یاری خدا و تلاش شبانه‌روزی سربازان گمنام ولیعصر(عج) قریب به اتفاق اعضای شبکه ازجمله افراد بومی شناسایی شدند. قربانی خاطرنشان کرد: در یک عملیات کم‌نظیر سرکرده باند و ۱۰ نفر از همدستانش دستگیر و مقادیر زیادی انواع مواد مخدر و اسلحه و مهمات کشف شد. رئیس دادگاه انقلاب اسلامی شهرستان کرمان بیان کرد: علاوه بر اسلحه و مهمات، مقداری بیش از چهار هزار کیلوگرم تریاک، ۲۶۰ کیلوگرم مورفین، ۱۱۳ کیلوگرم هروئین و ۱۶۸ کیلوگرم حشیش کشف‌شده است. وی افزود: متهمان در دادسرای عمومی و انقلاب کرمان مورد بازجویی قرار گرفته‌اند و پس از صدور کیفرخواست پرونده به دادگاه انقلاب اسلامی کرمان ارسال و به شعبه اول این دادگاه ارجاع و جلسات محاکماتی با حضور متهمان و وکلای آنان انجام شد و در فرجه قانونی حکم لازم صادر می‌شود.

انکار اتهام آزار زنان توسط ۲ زورگیر

شرق: از متهمان اصلی پرونده آدم‌ربایی و تجاوز به هفت زن تحقیق شد و جزئیاتی از جرائم‌شان را توضیح دادند. به گزارش خبرنگار ما، دو متهم ردیف اول این پرونده که علاوه بر هفت مورد تعرض، به ۱۵ مورد آدم‌ربایی و سرقت نیز متهم هستند، در جلسه اول بازجویی که در شعبه هشت دادگاه کیفری استان تهران برگزار شد، تعرض به قربانیان خود را رد کردند. فرهاد -یکی از متهمان- وقتی مقابل قاضی اصغرزاده و همکارانش قرار گرفت، گفت: من قبول دارم به همراه دوستم سعید زنان را می‌دزدیدم و اموال‌شان را سرقت می‌کردیم؛ اما در هیچ‌کدام از موارد من به زنی تعرض نکردم. من و سعید در صندلی جلو ماشین می‌نشستیم و در خیابان‌ها پرسه می‌زدیم. قربانی خود را انتخاب و سوار می‌کردیم، بعد از پیمودن مسیری، در کنار اتوبان یا جایی خلوت ماشین را متوقف می‌کردیم و یکی از ما روی صندلی عقب می‌پرید و با چاقو یا فندک این زنان را تهدید می‌کرد. بعد هر چه داشتند برمی‌داشتیم و آنها را کنار خیابان رها می‌کردیم.

وقتی نوبت به سعید رسید، او هم اتهام تجاوز را رد کرد و گفت: من در هیچ‌کدام از موارد به کسی تعرض نکردم؛ البته وقتی ماشین را متوقف می‌کردیم و فرهاد به صندلی عقب می‌پرید و به سمت قربانی می‌رفت، بعد از اینکه او را تهدید می‌کرد، من صدای ضبط را بلند می‌کردم تا چیزی نشنوم؛ اما ندیدم او به کسی تجاوز کند. این در حالی است که پزشکی قانونی در گزارشی اعلام کرده است از میان پنج قربانی که برای بررسی آزمایشگاهی به این سازمان معرفی شده‌اند، به نظر می‌رسد به دو نفر از سوی فرهاد تعرض شده است و آزمایشات انجام‌شده روی بدن آنها با دی ان‌ای فرهاد مطابقت دارد؛ اما درباره دیگر زنان باید تحقیقات بیشتری انجام شود. هرچند دیروز این گزارش برای متهمان خوانده شد؛ اما آنها همچنان اتهام تعرض را رد کردند و گفتند به دلیل اعتیاد فقط دست به سرقت می‌زده‌اند. بنا به این گزارش، دو متهم با شکایت ۱۵ زن شناسایی و بازداشت شدند. براساس کیفرخواست، آنها متهم به آدم‌ربایی و سرقت به عنف هستند و در هفت مورد به زنان قربانی تجاوز نیز کرده‌اند.

گذشت از قصاص عامل جنایت خانوادگی

شرق: رضایت اولیای‌دم، جوانی را که متهم به قتل شوهرعمه‌اش بود از قصاص نجات داد.

به گزارش خبرنگار ما، پسر جوان با تحریک عمه‌اش دست به این قتل زده و هردو متهم پیش از این از سوی دادگاه محکوم شده بودند. این جوان که روز گذشته در شعبه چهار دادگاه کیفری استان تهران پای میز محاکمه رفت، بعد از اینکه نماینده دادستان خواستار مجازات متهم به‌لحاظ جنبه عمومی جرم شد، در جایگاه قرار گرفت. او اتهام قتل را قبول کرد و گفت: عمه‌ام همیشه از شوهرش گله داشت. می‌گفت شوهرش او را کتک می‌زند و اذیتش می‌کند البته من در جریان اختلافاتی که او با شوهرش داشت بودم اما واقعا نمی‌دانم شوهرش او را کتک می‌زد یا نه، تا اینکه چندروز قبل از حادثه به من پیشنهاد قتل داد و گفت اگر شوهرش را بکشم به من مبلغی پول می‌دهد. اول مقاومت کردم اما در برابر اصرارهای او این خواسته را قبول کردم. روز حادثه صبح خیلی زود عمه‌ام به من زنگ زد و گفت شوهرش برای خرید نان بیرون رفته است من هم دنبال شوهرعمه‌ام رفتم و او را تعقیب کردم، وقتی داشت از نانوایی برمی‌گشت، به او حمله کردم و با ضربه چاقو زدمش. البته صورتم را پوشانده بودم و او نتوانست من را ببیند. متهم گفت: بعد از انجام این کار با عمه‌ام تماس گرفتم و گفتم شوهرش را کشته‌ام اما او مطابق قراری که داشتیم عمل نکرد و پولم را نداد. او به من فقط دو قطعه طلا داد که آنها را فروختم و بعد هم که بازداشت شدم به همه‌چیز اعتراف کردم.هرچند عمه این جوان در جلسات قبل گفته‌های او را رد کرده و مدعی شده بود برادرزاده‌اش به‌خاطر احساساتش این کار را کرده است اما هیأت قضات همسر مقتول را هم به اتهام معاونت در قتل به ۱۵ سال حبس محکوم کردند. رأی صادره در دیوان‌عالی کشور مورد تأیید قرار گرفت اما مدتی بعد اولیای‌دم تصمیم گرفتند درباره متهم ردیف اول اعلام رضایت کنند و روز گذشته بعد از اینکه متهم دفاعیات خود را مطرح کرد و خواستار بخشش شد، هیأت قضات برای صدور رأی جدید وارد شور شدند.

بازداشت مظنون به قتل زن جوان

زن جوانی نیمه‌شب در خانه‌اش به قتل رسید. پلیس در حالی تحقیقاتش را برای رمزگشایی از این جنایت آغاز کرده که هنوز مشخص نیست چه کسی و با چه انگیزه‌ای این زن را در خانه‌اش کشته است. حوالی ساعت ۲۲ شب یکشنبه گذشته ماجرای کشف جسد زنی در خانه‌اش در محله مجیدیه در شرق تهران به کلانتری مجیدیه گزارش شد. با اعلام این خبر، مأموران کلانتری برای بررسی صحت‌وسقم ماجرا به آدرس مورد نظر رفتند و متوجه شدند زنی حدودا ۳۰ساله در حالی که کنار تخت‌خواب افتاده و شلواری دور گردنش پیچیده شده، به قتل رسیده است. پس از مشخص‌شدن صحت گزارش، مأموران مراتب را به بازپرس کشیک قتل گزارش دادند. درادامه تیمی از عوامل پزشکی‌قانونی و اکیپ حفظ صحنه جرم به همراه کارآگاهان اداره دهم پلیس آگاهی تهران بزرگ به دستور قاضی حسین‌پور، بازپرس شعبه پنجم دادسرای ویژه امور جنایی پایتخت، وارد صحنه جنایت شدند. بررسی‌های اولیه حکایت از این داشت که زن جوان به همراه پسر ۱۰ساله‌اش در این خانه زندگی می‌کرد و مدتی بود به عقد موقت مردی به نام کریم درآمده بود. کریم در بازجویی‌های اولیه به مأموران گفت: «من متأهل هستم و چند فرزند دارم. رکسانا چند سال پیش همسایه طبقه بالایی خانه ما و همان موقع بود که از او خوشم آمد و می‌خواستم با او ازدواج کنم اما همسر اولم متوجه ماجرا شد و به همین دلیل از رکسانا خواستم از ساختمان ما برود

تا من برای او خانه‌ای بگیرم و کسی بویی از ماجرا نبرد. او هم موافقت کرد و از آنجا رفت». این مرد ادامه داد: «دو سالی بود که با هم صیغه بودیم و در این مدت ما هر روز همدیگر را می‌دیدیم و تلفنی هم صحبت می‌کردیم. آن شب من به خانه رکسانا رفتم و او هم غذای نذری‌ای را که از چند روز پیش داشت گرم کرد و با هم خوردیم. بعد از آن هم با پسرش منچ‌بازی کردیم و حدود ساعت ۲۲:۳۰ شب من از خانه‌شان خارج شدم. فردا ظهر پسرش با من تماس گرفت و گفت مادرش در خانه را برای او باز نمی‌کند. وقتی با هم به خانه‌شان رفتیم هرچه زنگ زدیم، رکسانا در را باز نکرد. از خانه صدای تلویزیون می‌آمد اما رکسانا جواب‌گو نبود. ما هم در خانه را شکستیم و وقتی داخل شدیم جسد رکسانا را درحالی‌که یک پتو رویش کشیده شده بود، پیدا کردیم». مأموران درادامه به تحقیق از پسر مقتول پرداختند. کودک ۱۰ساله ماجرای شب جنایت را این‌گونه تعریف کرد: «کریم شب به خانه ما آمد و شام خوردیم، من داشتم تلویزیون نگاه می‌کردم که خوابم برد و نمی‌دانم چه کسی مرا به داخل اتاق مادرم برد و روی تخت او خواباند. من بیشتر شب‌ها کنار مادرم می‌خوابیدم. صبح که از خواب بیدار شدم خیلی دیرم شده بود و به سرویس مدرسه نرسیدم، به‌همین‌دلیل صد تومان پول از کیف مادرم برداشتم و با اتوبوس به مدرسه رفتم. بعد از ظهر از مدرسه برگشتم و هرچه زنگ زدم، مادرم در را باز نکرد به خاطر همین به خانه مادربزرگم که دو کوچه پایین‌تر است، رفتم». پسربچه ادامه داد: «از آنجا با کریم تماس گرفتم و گفتم مادرم در را باز نمی‌کند. کریم با من خیلی مهربان است و من هم او را خیلی دوست دارم. با هم به خانه آمدیم و در زدیم اما مادرم در را باز نکرد. کریم در خانه را شکست و من هم به او گفتم مادرم در اتاق خواب من است، چون صبح او را دیدم که پای تخت من خوابیده بود اما وقتی سراغ مادرم رفتم، او کشته شده بود». درحال‌حاضر تحقیقات درباره این پرونده به دستور قاضی حسین‌پور، بازپرس شعبه پنجم دادسرای ناحیه ۲۷ تهران، ادامه دارد و پلیس نیز یک مظنون را درهمین‌باره دستگیر کرده است.

رخداد

سقوط مرگ‌بار پل تنکابن

● معاون امور عمرانی و برنامه‌ریزی فرمانداری تنکابن گفت: یکی از مجروحان حادثه سقوط پل معلم‌کوه منطقه نشتا از توابع شهرستان تنکابن درگذشت. خسرو کشاورزی در گفت‌وگو با ایرنا افزود: در جریان این حادثه، که عصر دوشنبه رخ داد، ۱۹ نفر مجروح شده بودند که به بیمارستان اعزام شدند، تاکنون هشت نفر از بیمارستان مرخص شده‌اند و هنوز ۱۰ نفر بستری هستند، معاون امور عمرانی و برنامه‌ریزی فرمانداری تنکابن افزود: فرد فوت‌شده در جریان این حادثه، پیرمردی ۷۵ساله بود. کشاورزی با بیان اینکه تخریب این پل ارتباط دو دهستان کترا و تمشکل شهرستان را قطع کرده است، ادامه داد: شکستگی پایه‌های میانی پل متأسفانه منجر به فروریختن آن شد. بنا به این گزارش بارندگی چند روز اخیر و در پی آن طغیانی‌شدن رودخانه بخش نشتا در عصر دوشنبه، منجر به فروریختن پل روی این رودخانه شد. در این حادثه پنج خودرو عبوری روی پل واژگون شدند.

کلاهبرداری زندانی فراری با استفاده از تلفن‌همراه

● فرد کلاهبرداری که پس از فرار از زندان، از طریق تلفن‌همراه طعمه‌های خود را شکار می‌کرد، توسط پلیس آگاهی کرمان بازداشت شد. سرهنگ یدالله حسن‌پور، رئیس‌پلیس آگاهی استان کرمان، گفت این فرد که تاکنون به ۱۰ فقره کلاهبرداری از طریق تلفن‌همراه اعتراف کرده است، طعمه‌های خود را از میان رانندگان آژانس انتخاب و آنها را با ترفندهایی خاص وادار به واریز وجه به کارت بانکی‌اش می‌کرد. حسن‌پور افزود این فرد از سیم‌کارت‌های با هویت مجعول استفاده و پس از هر کلاهبرداری سیم‌کارت را معدوم می‌کرد و سراغ طعمه بعدی می‌رفت. رئیس‌پلیس آگاهی استان کرمان با اشاره به اینکه در زمان بازداشت این فرد هفت خط تلفن‌همراه از وی کشف شد، افزود یکی دیگر از ترفندهای این کلاهبردار فروش امتیاز وام به افراد زودباور و ساده‌لوح بود و تاکنون یک مورد کلاهبرداری وی به این شیوه به مبلغ ۶۰ میلیون ریال اثبات شده است. سرهنگ حسن‌پور گفت این فرد ۳۵ساله چند ماه قبل به اتهام کلاهبرداری روانه زندان شده بود که با گذاشتن وثیقه، از مرخصی زندان استفاده کرد اما به زندان برنگشت و زندانی فراری هم محسوب می‌شود. وی گفت تاکنون ۱۴ نفر از این فرد شکایت کرده‌اند و تحقیقات از متهم همچنان ادامه دارد.

با قبولی در پزشکی روزانه سراسری، روح مادربزرگم را شاد کردم

استاد حسین احمدی

اولین و تنها مشاور و برنامه ریز کنکور از ایران/ دارای مقالات برگزیده در کنفرانس‌های بین‌المللی آموزشی جهان: والنسیای اسپانیا inted۲۰۰۹ / رم ایتالیا، بانکوک تایلند و... / رتبه‌ی برتر مهندسی از دانشگاه تهران / تقدیر شده در بیش از ۲۰ منطقه آموزش پرورش سراسر کشور و دانشگاه / رتبه ۱ کارشناسی ارشد مترجمی عربی دانشگاه سراسری تهران / مؤلف جزوات، کتاب‌ها و لوح‌های فشرده آموزشی و برنامه‌ریزی رتبه‌های برتر کنکور از سال ۱۳۷۳ تا به امروز / بنیانگذار برنامه‌های رادیو و تلویزیونی **«کنکور آسان است»** و **«درس خواندن آسان است»** و **«طعم مطالعه» و مدیر مسئول گیلنا و رمز زندگی**

با قبولی در پزشکی روزانه سراسری، روح سراسری، روح مادربزرگم را شاد کردم

من حجت‌اله علایی هستم از شهرستان خوانسار

قبل از هر چیز می‌خوام بگم: خدا جون شکرت

می‌خوام داستان کنکور مو براتون بگم شاید بشه گفت اون اتفاق مهمه‌ی زندگی کنکوری من سوم دبیرستان افتاد ولی می‌خوام از اول شروع کنم از اول ابتدایی که به مدرسه رفتم همیشه شاگرد اول بودم و هر سال رو با معدل ۲۰ سپری می‌کردم و یه حس غرور خاصی هم همیشه داشتم تا اینکه سوم دبیرستان اولین آزمون پیشرفت تحصیلی مدرسه برگزار شد. سر جلسه‌ی آزمون نمی‌توانستم بعضی سوال‌ها را حل کنم، از بس به خودم اعتماد داشتم اول فکر می‌کردم سوالا غلطه، یکم که پیش رفتم آروم آروم به خودم شک کردم، گفتم مگه میشه این همه سوال غلط؟ نکنه مشکل از منه؟ تو درس فیزیک حتی نتونستم یک مساله هم حل کنم! وقتی کارنامه اومد تو شهرستان اول شده بدم ولی رتبه کل‌ام حدود ۷۰۰۰ بود. این رتبه مثل یک پتک، شخصیتی رو که تو ذهنم از خودم ساخته بودم خراب کرد. یه حس خیلی بدی پیدا کرده بودم. حالم خراب بود نفهمیدم اون روز چطور گذشت. شب قبل از خواب رادیوی موبایلمو روشن کردم و الکی بین شبکه‌ها می‌چرخیدم. شنیدم یکی گفت: کنکور آسان است یه لبخند از روی تمسخر زدم و کانال رو عوض کردم بعد از اون جمله بازم بین شبکه‌ها می‌چرخیدم ولی هیچ چیز نمی‌شنیدم چون داشتم به آزمون اون روزم فکر می‌کردم، بعد از چند دقیقه به خودم اومدم و کانال‌ها را تند تند عوض کردم تا صدای اون آقایی که این جمله رو گفته بود پیدا کنم ببینم چی میگه!!! اون شب یک اتفاق مهم برای من بود. با استاد احمدی آشنا شدم و با ایشان تماس گرفتم و کتاب‌ها و DVDها را سفارش دادم و طی چند روز DVDها به دست من رسید. طی چند ماه خیلی پیشرفت کردم و همان سال در آزمون بعدی پیشرفت تحصیلی رتبه‌ام ۱۱۰ شد و مهم‌تر از اون درس فیزیک رو که خودتون از وضع و حالش خبر دارید ۱۰۰ درصد زدم. اون سال با معدل کتبی ۲۰ دیپلم ریاضی گرفتم.

ماراتن کنکور

اول تیر دقیقا وقتی که ماراتن کنکور داشت شروع می‌شد، دودلی عجیبی به من دست داده بود یه حسی بهم می‌گفت آینده‌ی من تو رشته‌ی پزشکی است. یکی دو ماه از تابستان گذشت و هنوز نتوانسته بودم بین رشته‌ی ریاضی و تغییر رشته به تجربی تصمیم بگیرم. یکم زیست می‌خوندم... یکم دیفرانسیل... یک روز پیش این مشاور بودم... یکم پیش اون مشاور... یکم تو این سایت تحقیق می‌کردم... یکم تو اون سایت... واقعا پریشون و سردرگم بودم تا اینکه یه شب به استاد احمدی زنگ زدم یه عالمه با هم حرف زدیم و نتیجه این که مثل قبل آرامشمو به دست آوردم چون با اطمینان راه آینده‌ی خودم یعنی رشته تجربی را پیدا کرده بودم.

از فردای اون روز با نشاط رفتم سراغ درسم ولی حیف که دیگه چیز زیادی از تابستون نمونده بود. اون یک ماهی هم که بود صرف پاس کردن امتحان‌های تغییر رشته شد. اول مهر شد در حالی که نه از تابستون استفاده‌ی درستی کرده بودم و نه روز یست زیاد مسلط بودم، در همین حین مادربزرگم هم مریض شده بود و نگرانش بودم (آخه پدر و مادرم کارمندند و از بچگی پیش او بزرگ شدم)

خلاصه بگم عزمم رو جزم کردم، DVDهای سال چهارم VVip استاد احمدی رو هم گرفتم و حسابی تو این مدت زمانی که وقت داشتم روشون وقت گذاشتم و کار کردم. نهایتا تا حدود بهمن و اسفند تراز آزمون‌هایم خیلی بالا رفت، تو کل این مدت مادربزرگم تو بیمارستان بود و قبل عید بود که دکترها فهمیدند سرطان مغز استخوان داره این اتفاق خیلی ذهنمو مشغول کرده بود و اصلا نمی‌توانستم خوب درس بخوانم، ترازم هم حسابی افت کرد. هر دفعه می‌رفتم بیمارستان می‌دیدم ضعیف‌تر و نحیف‌تر از قبل شده.

آرزوی مادربزرگ

عید به بعد یه انگیزه بزرگ داشتم و اون جمله‌ای بود که مادربزرگم وقتی عید رفتم دیدنش بهم گفت. گفت «خوب درس بخون دکتر بشی برایم نسخه بنویسی، درمونم کنی» فروردین رو خوب درس خواندم و تا حدودی توانستم عقب‌موندگی‌هایم رو جبران کنم. اوایل اردیبهشت حال مادربزرگم روز به روز بدتر می‌شد ولی من با اینکه اصلا نمی‌توانستم از فکرش بیرون یام سعی می‌کردم خوب درس بخونم. مادربزرگم ۱۷ اردیبهشت فوت شد.

تا چند روزی تو خودم بودم و اصلا نتونستم برم سر درس، کنکور داشت نزدیک می‌شد و تنها یک ماه تا ۲۴ خرداد مانده بود. تو این مدت سعی کردم خودم رو پیدا کنم، درس بخوانم و مادربزرگم رو تو اون دنیا خوشحال کنم. توانستم مدت باقیمانده رو برای یک جمع‌بندی خوب استفاده کنم.

دو روز مونده بود به کنکور که دایی اسماعیل‌ام فوت کرد و...

دیگه نمی‌خوام چیزی بگم فقط:روزی که نتیجه‌ها اومد خیلی دوست داشتم شیرینی بگیرم و اول برم خونه مادربزرگم و بهش بگم پزشکی اصفهان قبول شدم ولی رفتم سر خاکش. کارناممو گذاشتم روی قبر و جعبه‌ی شیرینی رو که آورده بودم خیرات کردم. آری من پزشکی سراسری اصفهان قبول شدم.

ارتباط مستقیم با استاد حسین احمدی ۰۹۱۲ ۱۹۶ ۵۸۰۲ - ۰۹۱۲ ۱۹۶ ۵۷۰۲
۰۲۱-۶۶۴۰۹۰۰۷ پیامک ۰۹۱۲ ۱۰۰ ۹۶ ۵۶

آخه چرا من؟

مهرداد محبی دانشجوی دندانپزشکی تهران رتبه ۵۲

استاد حسین احمدی

اولین و تنها مشاور و برنامه ریز کنکور از ایران/ دارای مقالات برگزیده در کنفرانس‌های بین‌المللی آموزشی جهان: والنسیای اسپانیا inted۲۰۰۹ / رم ایتالیا، بانکوک تایلند و... / رتبه‌ی برتر مهندسی از دانشگاه تهران / تقدیر شده در بیش از ۲۰ منطقه آموزش پرورش سراسر کشور و دانشگاه / رتبه ۱ کارشناسی ارشد مترجمی عربی دانشگاه سراسری تهران / مؤلف جزوات، کتاب‌ها و لوح‌های فشرده آموزشی و برنامه‌ریزی رتبه‌های برتر کنکور از سال ۱۳۷۳ تا به امروز / بنیانگذار برنامه‌های رادیو و تلویزیونی **«کنکور آسان است»** و **«درس خواندن آسان است»** و **«طعم مطالعه» و مدیر مسئول گیلنا**

بدشانسی پشت بدشانسی

سال اول دبیرستان تازه تموم شده بود خیلی از بچه‌های درس‌خون که همیشه ردیف اول کلاس لنگر انداخته بودن تو تابستون کلی هزینه واسه کلاس‌های خصوصی و معلم‌های خصوصی می‌دادن و من با خودم می‌گفتم من که نمی‌تونم هزینه کنم پس سعی و تلاش واسه رقابت دیگه معنی نداره. تو کلاس مدام سعی می‌کردم تا بهترین باشم تا معلم جلوی بچه‌های دیگه مرا به عنوان الگو معرفی کنه، بگه از مهرداد یاد بگیرید.

تلاش واسه نمونه شدنم تو مدرسه مثل این بود که رو پله برقی بخوام برعکس حرکت کنم مقدار تلاش من با نتایج به دست آومده اصلا قابل مقایسه نبود، از خودم خسته شده بودم.

به خودم می‌گفتم آخه چرا من؟

چرا فقط من؟ چرا اونی که کمتر تلاش کرده از من بالاتره؟ چرا هر چی بدبختی و بدشانسیه واسه منه؟

آخه چرا من؟

منی که از همه چیزم زدم، تفریح، خواب مهمونی، حتی یه سینمای ساده هم از خودم گرفتم، تا تو مدرسه بالاتر باشم. اما انگار طلسم بدشانسی دور اقبالم بدجور گره خورده بود.

همه‌ی تلاش من واسه به چشم اومدن تو مدرسه بی‌نتیجه بود اما یه مشکل بزرگتر پیش روم بود که اصلا بهش توجه نکرده بودم.

یه رقابت بزرگتر اما این دفعه نه با هم‌کلاسی‌ها بلکه با کل مدرسه‌های کشور. یعنی کنکور

اشتباهم در تابستون و برنامه‌ریزی

دو سالی همین‌طور گذشت امتحانات نهایی سال سوم که تموم شد تابستون و تب کنکور و جمع‌بندی درسا.

درس خوندن همه‌ی هم‌کلاسی‌هام که سال سوما تموم می‌کردن مثل یه سنت قدیمی بود که همگی بدون در نظر گرفتن شرایط خودشون بهش عمل می‌کردن. همشون دروس سال دوم و سوم را تو سه ماه تابستون می‌خوندن و به اصطلاح جمع‌بندی می‌کردن. خوب منم با خودم گفتم خوب منم مثل بقیه باید همین کار را انجام بدم.

نحوه آشنایی با استاد

چند روزی از امتحانات سال سوم گذشته بود و یه روز صبح به سرم زد به مدرسه یه سری بزنم ببینم شاید نتایج امتحانات اعلام شده باشه.

نزدیک در مدرسه که شدم یه تراکت قرمز رنگ توجه مرا به خودش جلب کرد، آخه با تیتر درشت نوشته بود کنکور آسان است. همایش استاد احمدی، تماس گرفتم و در همایش شرکت کردم.

وارد سالن همایش شدم... جمعیت نسبتا زیادی تو سالن بود... با چشمام دنبال یه صندلی خالی بودم که یهو چشمام به چشمای خود استاد احمدی گره خورد.

با دستش انگار مرا نشون داد و پشت تریبون فریاد زد اگه از مسیری که قبلا پیمودی دوباره استفاده کنی به همون نتایجی می‌رسی که قبلا رسیدی. انگار داشت مسیر زندگی مرا به تصویر می‌کشید.

استاد احمدی روی سکو تو سالن همایش نقاش زندگی گذشته من شده بود.

استاد همایش را با یک شعر زیبا به پایان رسانید.

تمام حجم قفس را شناختیم بس است
بیا به تجربه با هم پری به آسمان بزنیم
اگر چه نیت خوبی است آنچه در دل توست
خوشا که دست به تصمیم بهتری بزنیم

یعنی اینکه از تجربه افراد موفق استفاده کنید و آنگاه به چشمان من زل زد و به چشمان من نگاه کرد.

و یادم رفت اینبار بگم آخه چرا من؟ چون همه چیز یهویی شد. خیلی‌ها ازم می‌پرسن اون لحظه چه احساسی داشتی... فقط می‌تونم بگم. اون لحظه من دوباره متولد شدم.

کابوس کنکور از بین رفت

مخاطبش افراد تو سالن نبودن، من بودم... بعد از اتمام همایش پیش استاد رفتم و نسبت به نقاط ضعف و قوتم، روش خاصی را بهم آموزش داد و تونستم تمام سه سال عقب‌موندگی و افسردگی را تنها تو سه ماه جبران کنم و مثل بقیه نگم چون کنکورم با خوندن دروس پیش همراه بود نتونستم واسه کنکور خودمو آماده کنم و به سال آینده فکر کنم. استاد بهم یاد داد به این فکر بگم نه... و تو همون سالی که دروس پیش را پاس کردم موفق شدم با رتبه ۵۲ در کنکور سراسری به دندانپزشکی دانشگاه تهران برسم. الان افتخار اینا دارم که همون روش را در کنار استاد احمدی به دانش‌آموزای عزیز انتقال میدم.

یادمه روزی که نتیجه کنکورم اومد یادم رفت به خدا مثل همیشه بگم آخه چرا من!

ولی الان میگم خدا جون متشکرم که استاد احمدی را تو مسیر زندگیم قرار دادی.

سامانه پیام کوتاه ۰۹۱۲۱۰۰۹۶۵۶
و یا شماره تلفن‌های ۰۹۱۲۱۹۶۵۷۰۲ - ۰۹۱۲۱۹۶۵۷۵۱
تلفن: ۰۲۱-۶۶۴۰۹۰۹۰